

خدراء رباب کہت؟

عَلِيٌّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ

عَلِيٌّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ

عَلِيٌّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ

جَوْنَى بْنُ مَيَّا لَكَ التَّبَّابِي

جَوْنَى بْنُ حَوَّى

جَنِيدُ بْنُ حَمَدِي

شَبَّابُ بْنُ عَنْدَالِهِ التَّهْشِي

سَلَامَانُ بْنُ مَضَارِبِ الْبَجْلِي

سَالَادُ بْنُ عَدَى

عَمَرَانُ بْنُ كَعْبِيِّ الْأَشْجَعِيِّ

عَرْوَةُ بْنُ وَرَقْطَةِ الْإِنْصَارِيِّ

عَنْدُو بْنُ خَالِدَةِ الصَّدَادِيِّ

بِحَبِي بْنُ سَلَامَةِ الْمَازِنِيِّ

وَاضِحُ بْنُ مَالِكِ الْمَوْلَى

وَبِنْ حَبِي بْنُ الْكَذِيبِ

سید علی اصغر علوی



چرا جون؟

از اسم اصحابی مثل حضرت جون بهتر می‌توان انرژی گرفت. اگر بگوییم همه مثل حضرت عباس فکر کنند، مثل او حرف بزنند، عمل کنند راهی برای کسی باز نمی‌شود. مگر در کربلا چند حبیب بن‌مظاہر حافظ قرآن، فقیه و اندیشمند داریم و مگر چند نفر می‌توانند مثل آن‌ها شوند؟ در کربلا «جون» هم هست. جون یک فتح باب بزرگ عاشورایی شدن است، یک غلام سیاه (رنگ سیاه، بوی بد، بدون حسب... ولی حسین او را خرید) با جون می‌توان انرژی گرفت!

جون دریچه‌ای به سمت افق کربلایی شدن به امضای حضرت ارباب است.

بی‌همه چیز هم می‌توان حسینی شد، فارغ از رنگ و پوست و صورت و نام و حسب و اعتبار و وجهه...
«از بردگی مقام بلالی گرفته‌اند
در مکتبی که ارزش انسان به رنگ نیست»



خادم یعنی ...

خادم یعنی کسی که کارهای امام را انجام می‌دهد، کارهای زمین‌مانده امام را.

کارهای امام؟! (مگر امام هم کاری دارد؟)
خادم یعنی اجیر، امور خادم دست اربابش است: مسکن، غذا، بیمه، اجاره و... را همه مدیون ارباب است. (سؤال: اگر از او اطاعت نکند و کار شخص دیگری را انجام دهد...؟)

خادم یعنی کسی که هم می‌نوشد هم می‌نوشاند؛ اگر به مهمانی کسی بروی، می‌گوید: بنشین تا برایت غذا بیاورم.
اما اگر با تو رفیق صمیمی باشد می‌گوید: بیا داخل آشپزخانه و خودت از خودت پذیرایی کن.

در ضمن به من هم کمک بده. هم می‌نوشد هم می‌نوشاند. هم می‌رسد و هم می‌رساند.

خادم یعنی موقوفه امام شدن، درست با امام بودن.
این مدل خادمی، می‌شود مقدمه‌بندگی، تا آن‌جا که: «**فَلْ إِنْ صَلَاقِ وَنُسُكِي وَمَحْيَايِي وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»^۱ بگو: «نمای و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

خادم یعنی موقوفه امام شدن، خادم درست امام شدن. ما حقوق‌مان را گرفته‌ایم، حالا وقت کار است؛ در مقام دوستی و عشق که این‌گونه سخن نمی‌گویند: مزد، حقوق، دستمزد و... قصه، قصه تکلیف است.

۱. الأنعام/۱۶۲

خواهر بابک است؟



کارهای خادم

گفتیم: خادم کسی که کارهای امام را انجام می‌دهد، کارهای زمین مانده.

کارهای امام؟! مگر امام هم کاری دارد؟
غالباً رسم بر این است که مثلاً گفته شود: یا علی مدد!

یعنی یاعلی مدد بده!

او به ما مدد دهد نه ما به او.

حال سؤال این است:

مگر ما هم می‌توانیم مدد بدهیم؟ آن هم به امام.
باید دست به دامان آیات و روایات شد.



وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَذَّةٌ

و یاری من برای شما آماده است.

﴿یا آیهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرُكُمْ وَيَشَّتُ أَقْدَامَكُمْ﴾^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد.

...

ظاهراً رد پایی از کارهای زمین مانده هست.



حتی عباس هم که باشی در اوج مشکل‌گشاییت می‌شود برای توکاری کرد و به تو کمک رساند.

آن‌چنان که امام صادق در زیارت عمومیشان عباس به ما یاد دادند این

فراز را:

وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَذَّةٌ

۱. محمد/۷

برادر عباس هم یاری می خواست، «هل من ناصر ينصرني» که یادمان هست

لَبِّيْكَ دَاعِيَ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَمْ يُحِبِّكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِئْصَارَكَ

در زیارت ش این گونه لبیک گفتیم و سپس عرضه داشتیم: فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصَرِي او تشنۀ لبیک بود، به ما بیاموز راه لبیک را...

هنوز در زیارت سیدالشہدا به دنبال یار می گردند:
وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُخْبِيَكُمُ اللَّهُ لِدِينِهِ وَ يَعْتَشُكُمْ
وَ قَلْبِي لَكُمْ مُؤْمِنٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبَعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُخْبِيَ اللَّهُ
تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ

برادر عباس یاری می خواست، پدرش نیز.
پدرش علی علیه السلام راه کمک را زیبا بیان فرمود:
لیکن مرا یاری کنید به پارسا ی و در پارسا ی - کوشیدن و پاکدامنی و درستی ورزیدن.

أَعِينُونِي بِوَرَاعٍ وَ اجْتَهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ
راه یاری علی و اولاد علی مشخص شد:
با پرهیز کاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید.

خلمه ارباب گشت؟



خدمت در آیینه بزرگان

پسرم! ما که عاجز از شکر او و نعمت‌های بی‌منتهای اویسم، پس چه بهتر که از خدمت به بندگان او غفلت نکنیم که خدمت به آنان خدمت به حق است، چرا که همه از اویند.

هیچ‌گاه در خدمت به خلق الله خود را طلب‌کار ندان که آنان به حق منت بر ما دارند، که وسیله خدمت به او جل و علا هستند. و در خدمت به آنان دنبال کسب شهرت و محبوبیت مباش که این خود حیله شیطان است که ما را در کام خود فرو برد.

و در خدمت به بندگان خدا آنچه برای آنان پر نفع‌تر است انتخاب کن، نه آنچه برای خود یا دوستان خود، که این علامت صدق به پیشگاه مقدس او جل و علا است.^۱



اگر خدمت به «بندگان» این‌طور است
خدمت به «پدر بندگان» و اوج همه خدا پرستان؛ حضرت اباعبدالله
چه اکسیری سرت!

از خدمت به «عبدالله‌ها» چنین گنجی حاصل شود
از خدمت به «اباعبدالله» چه خواهد شد؟!^۲



بهترین اعمال برای رسیدن به قرب خداوند، خدمت به خلق است، آن
هم خلقی که مورد توجه خدایند.
افراد برجسته‌ای که مورد قبول او هستند، اگر هم آن‌ها نبودند دیگران
گل‌هایی هستند که خداوند با دست خود کاشته است.^۳

۱. مقدمه سرالصلاء امام خمینی، نامه امام به سید احمد عارف سالک، آیة‌الله انصاری همدانی



مزد خادمی (آنچه به یک خادم می‌دهند)

ما از تو همین حال وصل را می‌خواهیم

زیر هر الله تو لبیک‌هاست. مزد خادم همان کنار ارباب بودن است.

«تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن

که خواجه خود روش بنده پروری داند»

مزد خادمی همین یک دعای امام در حقش بس:

«اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَ طَيْبْ رِيحَهُ وَ احْسَرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَ عَرَفْ بَيْتَهُ وَ بَيْنَ

مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ؛ خدايا چهره‌اش را سفید (نوراني) گردان و بوی بدنش

را خوش کن و او را با نیکان محشور نما و بین او و آل محمد (پیوند) و

شناخت قرار بده.»

یک عمر دنبال «آمین» همین دعای امام باشیم می‌ارزد.

کسی که حسین را درک کرده باشد مزدش را کمتر از حسین نمی‌خواهد.

آن هم نه از دست هر کسی، فقط از دست خود حسین!

«به گدای تو اگر هر دو جهان را بخشند

رد کند، غیر تو را از تو گمنا نکند»

«من از تو پادشاهی عالم نخواستم

این چیزها برای گدای شما کم است»



شرط خادمی: هنر

خادم باید اهل هنر باشد

کسی با خادم بی‌هنر کار ندارد: «...که بنده را نخرد کس به عیب
بی‌هنری»، یک آشپز هنرمند از پوست پرتغال هم مربا می‌سازد
یک خادم با هنر مثل جُون از همین عیوب و نقطه‌های ضعفش در
صدّ گفتگو و به عنوان یک عامل مثبت در بحث استفاده کرد و از
همین راه در مذاکره با امام ایشان را قانع کرد.

این‌ها درس‌هایی است که باید سر کلاس عاشورا پای درس خادمان کربلا
آموخت.

هنر داشتن، شرط ورود است، «جون»، اسلحه‌شناس و اسلحه‌ساز
کربلاست و برای امام کار می‌کند.

تو هم کاری کن تا راهت دهند! باهترها را راه می‌دهند، هرکسی
که نوکر سیدالشهداء نمی‌شود، لیاقت می‌خواهد، هنرمندی می‌خواهد،
«جون» اسلحه‌ساز می‌شود خادم سیدالشهداء
ای بی‌هنر بکوش که صاحب‌هنر شوی

تخصص‌گرایی

«جون» اسلحه‌شناس کربلاست.
«اسلم» خادم دیگر امام قصه‌گوی کودکان سیدالشہد است.
و همین‌طور هر خادم و یار سیدالشہدا را هنر و تخصصی است.
جای من و تو در منظومه عاشوراییان تاریخ کجاست؟ کدام تخصص?
کدام هنر؟

هرکسی به درد امام بخورد در این وادی بی‌کار نیست
او را که جز به درد غلامی نمی‌خورد
گر رد کنی، به فاطمه بی‌کار می‌شود»^۱

جون اسلحه‌سازی می‌داند، ببین شب عاشورا با چه اشتیاقی شمشیر امام
را صیقل می‌دهد؟! و امام برایش شعر می‌خواند
او به درد امام می‌خورد، برای همین می‌شود: خادم الحسین...
«هر سر موی مرا با تو هزاران کار است
ما کجاییم و ملامت‌گر بی‌کار کجاست»^۲



حافظ فصل الخطاب این وادی است، او عشق را یک هنر می‌داند؛ لاقل
عاشق باش! عاشق سیدالشہدا.

«بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس به عیب بی‌هنری»

۱. از حسین خدایار
۲. از حافظ



شناسایی ظرفیت

خادم باید توانایی‌هایش را بشناسد.
ظرفیت را بشناس!

در این آستان هر کس که خواهان است می‌تواند بیاید، اما به شرط
کشف قابلیت‌هایش؛ همه استعداد خادم شدن می‌یابند، اگر خود را
بشناسند.

«زهیر» زبان برانی دارد؛
«نافع»، محافظ امام است؛
«اسلم» قصه‌گوی کودکان امام است؛
«جون» هم اسلحه‌شناس کربلاست.

هر کس در بعدی کمال یافته است و با یک صفت شاخص مطرح
می‌شود. کدام بعد شایسته توست!

تخصص‌گرایی مهم‌ترین شاخصه نقش‌های اصحاب است. همه باید خود
را برای به دست گرفت یک نقش کلیدی بشناسند، همه نقش‌ها کلیدی
می‌شوند اگر همه، ظرفیت‌های پنهان وجود را خوب بشناسند از همین
امروز باید وجود خود را بهتر کاوید، نقشی در ظهور به عهده توست،
یک نقش کلیدی.



باید تپید

دل انسان برای امامش باید بتپد، برای «با حسین بودن» باید دغدغه داشت، نبض‌ها باید «با حسین بودن» را فریاد بزنند... همین که امام به او فرمود آزادی، برو؛ به تکاپو افتاد و خودش را به پای امام حسین انداخت.

نوشته‌اند: «فَوَقَعَ عَلَى قَدَمَيْهِ يُقَبِّلُهُمَا»، سریع خود را به پای امام انداخت و به پای امام بوسه زد، حساسیت دل را از جون باید آموخت، ولی آن قدر زلال که راندن لطیف و نرم امام را هم تاب نمی‌آورد. کسی تا آخر با امام می‌تواند بماند که مثل جون دغدغه معیت داشته باشد:

«آن یَجَعَلَنِي مَعَكُمْ» به سبک جون



تاریخ

اتفاقات هستی یک شبه نیست، نظام عالم این قدر بی‌صاحب نیست.
جون یک شبه جون نمی‌شود، در به در کوی اهل بیت بودن در یک فرایند
چندساله او را می‌سازد، معیت مستمر با اهل بیت مس وجود را طلا
می‌کند، همنفسی با امام.

رشد یک شبه نیست، هر چیز یک تمرین نیاز دارد، پله پله تا کمال.
شهرخ، حر انقلاب، کم‌کم خودش را آماده کرده بود برای پاک کردن،
تا آن‌طور پاک شده بود برای امام، با احترام به مادر خود و مادر هستی
(مادر سادات)

برای ظهور باید کلی تیم گذاشت. (دسته یک، دسته دو،... تا برسیم
جام جهانی!)^۱

۱. برداشتی از سید هادی حسینی



جون اسلحه‌شناس

در کربلا مسئول خیمه دارالحرب بود، محل استقرار ادوات جنگی. مسئولیتش اصلاح و تعمیر سلاح بود. جون اسلحه‌شناس کربلا بود. اما هنرش محدود در این نبود، هم اسلحه ظاهري را می‌شناخت و هم اسلحه باطن را. هم شمشيرها را صيقل می‌داد، هم شمشير جان را برای فرداي عاشورا آماده می‌کرد.

در رکاب علی اين فراز کمیل را آموخته بود: «وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاء». اين سلاح را چقدر عالي به کار برد، آن قدر به پاي حسین ضجه زد و اشک ریخت تا قبولش کردند.

اشک - اين سلاح باطن - اذن ميدان جون شد. اسلحه‌شناسي هنر جون بود. خادمان حسین اسلحه‌شناسان خوبی باید باشند، سلاح ظاهري و باطنی.

قابل توجه خادمان هيئت بخصوص مداحها و سخنرانها!
به ياد شهيد ضابط که همه نوع سلاحها را می‌شناخت: سبک و سنگين. اما هميشه معتقد بود بهترین اسلحه، ميكروفون است، ابزار کار فرهنگي - تربيتي!



با تو کار داشتند ...

می‌گفت: کوچکترها را بزرگترها برای کار صدا می‌زنند. کوچکترها نباید انتظار هم کلامی با بزرگترها را داشته باشند و احساس هم‌سفرگی و هم‌رتبگی کنند، باید دنبال کار بود.

می‌گفت: بار اول که به عتبات مشرف شدم، ابتدای سفر از آقا پرسیدم: آقاجان امرتان؟ با من چه کار داشتید که مرا صدا زدید؟ جون به این معرفت رسیده بود که با او کار دارند، و می‌دانست این راندن امام هم ریشه در ناز امام دارد، چرا که حسین مبدأ ناز عالم است (پیامبر ناز حسین را کشیده تا امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا...) ولی جون کار خودش را خوب بلد بود: «چو یار ناز نماید شما نیاز کنید»^۱

همه این‌ها مقدمه هدایت است، این که برای خدمت صدایت می‌زنند یعنی به تو این افتخار را داده‌اند که در خانه اهل بیت خدمت کنی «زیر هر الله تو لبیک هاست»، قدر خودت را بدان! با تو کار داشتند.

«زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاری است که موقوف هدایت باشد»

۱. از حافظ



نوکر بیکار

می‌گفت: اگر جایی به تو در هیئت کاری سپردند خوشحال باش، به خودت ببال!

می‌خواهند در خیمه خودشان به تو جا بدهند. هر جا علم نوکری بلند است آن‌جا زیر خیمه امام حسین علی‌الله‌اش است، حتی اگر به تو کاری نسپردند خودت برای خودت اسباب نوکری جور کن.

هر استعدادی داری به کار ببند برای امام حسین، این‌جا عرصه ظهور توانمندی‌هاست. لااقل بیا و کفش‌ها را مرتب کن! داستان‌های خدمت علماء و بزرگان را نخوانده‌ای؟!

نگذار از شغل خادمی جدا شوی! نگذار بیکار شوی!

«هر سر موی مرا با تو هزاران کار است
ما کجاییم و ملامتگر بیکار کجاست؟»



هُنْرُ حُسَيْن

این که حسین خوب‌های عالم را طلا کند که هنر نیست. هنر، تبدیل مس
به طلاست، طلا که طلا هست، با کم و زیاد عیارش!
آقازاده‌هایی مثل علی اکبر و قاسم را قبول کردن و اجازه فدا شدن
دادن که...

هنر این است که غلام بی‌اصل و نسب سیاهی را با نفس مسیحایی‌اش
حسینی کند و لائق انتساب خود.

هنر حسین این است که با این‌طور انسان‌ها طرف حساب باشد.
هنرمندی حسین تبدیل به احسن است، چرا که «مقلب القلوب» است:
«حول حالنا الى احسن الحال»

از کربلایی احمد و رسول ترک و.... عابد و عارف و زاهد ساختن معجزه
حسین است.

دست چه کسانی را حسین گرفته... دست چه کسانی را نگرفته...
حسین هنرمندترین انسانی است که - نه فقط خادمانش بلکه - عالم
می‌شناسد.



خلیم ارباب کیست؟

درس‌هایی از کلاس حضرت جون
سید علی اصغر علوی